

# چه باشد آنچه گویندش تفکر؟

در زمینه فلسفه متأخر هایدگر

سیاوش جمادی



«برای آشنایی با تفکر هایدگر، کتاب چه باشد آنچه گویندش تفکر؟ همان قدر مهم است که هستی و زمان. این کتاب تنها عرضه داشت سیستماتیک فلسفه متأخر این تفکر است و ... شاید این کتاب مهیج‌ترین کتاب هایدگر باشد.» این، نظری است که هانا آرنت در سال ۱۹۶۸ اظهار کرده است. در این زمان آرنت پس از مدتی جدایی و دوری از استادش دوباره روابط خود را با وی از سر گرفته است. آرنت در این زمان در آمریکا به سر می‌برد و در کنار کارهای خود، برای ترجمه آثار هایدگر نیز تلاش می‌کند. اظهار نظر بالا یادداشتی است که پشت جلد ترجمه انگلیسی چه باشد آنچه گویندش تفکر؟ به چشم می‌خورد. آرنت در سال ۱۹۷۵ و هایدگر یک‌سال بعد، یعنی در سال ۱۹۷۶ فوت می‌کند. گفته‌اند که میراث مکتوب هایدگر قریب به صد هزار صفحه بوده است که بخش عمده‌ای از آن در زمان حیات وی منتشر نشده است. پنج روز پس از فوت هایدگر اتفاقی مهیج و جنجال برانگیز رخ می‌دهد. مجله اشپیگل (شماره ۲۳، ۳۱ مه ۱۹۷۶) مصاحبه‌ای با هایدگر را منتشر می‌کند. هایدگر در زمان حیاتش هرگز تن به مصاحبه با نشریات نمی‌داد. این، تنها مصاحبه او بود که هایدگر قریب ده سال قبل از مرگش، با این شرط که مصاحبه بعد از مرگش منتشر شود، در شرایطی اضطراری و با پافشاری دوستان و شاگردانش انجام داده بود. انگیزه این مصاحبه پاسخ‌گویی به اتهاماتی بود که از جانب برخی از روشنفکران در باره رفتار هایدگر در زمان تصدی ریاست دانشگاه فرانکفورت در سال ۱۹۳۳ وارد می‌آمد. هایدگر به طور کلی بعد از جنگ جهانی دوم که تا سال ۱۹۵۱ ممنوع‌التدریس شده بود، در برابر همه چیز سکوت پیشه کرده بود. البته، این سکوت یک‌بار در نامه‌ای به هربرت مارکوزه و دوبار در سخنرانی‌هایش شکسته شده بود، اما این سخنان تقصیر سیاسی او را بخشودنی نمی‌کرد. در مصاحبه اشپیگل گفت‌وگو از کندوکاو در وقایع سال ۱۹۳۳ به پرسش‌های فلسفی کشیده می‌شود. در این مختصر تنها نقل چند جمله‌ای از این مصاحبه مقدر است، اما همین چند جمله گره‌های دورادور از تفکری را نشان می‌دهد که از مضمون هستی و زمان فاصله زیادی پیدا کرده است.

تکنیک در ذات خود چیزی است که انسان از جانب خود بر آن ولایت ندارد. تکنیک مدرن کارافزار (Werkzeug) نیست و آن را دیگر با کارافزارها کاری نیست.

اشپیگل می‌پرسد: «در مقابل می‌توان کاملاً ساده‌اندیشانه بر این باور بود که در این‌جا باید از عهده چه برآیم. گردونه امور که می‌گردد، روز به روز نیروگاه‌های برق بیش‌تری بنا می‌شوند. تولید هر دم بیش‌تر می‌شود. انسان در قسمتی از زمین که با تکنولوژی پیشرفته مجهز شده، به‌خوبی تیمار می‌شود. ما در رفاه زندگی می‌کنیم. به راستی چه کم داریم؟» و اما پاسخ هایدگر:

«گردونه امور می‌گردد. آنچه هولناک است درست همین است که گردونه امور می‌گردد. و این گردش، به سوی گردش دورتری می‌راند و این‌که انسان را هر دم بیش‌تر از پیش از زمین می‌گسلد و ریشه‌کن می‌کند. شما را نمی‌دانم، اما من از دیدن عکس‌های گرفته شده از ماه وحشت کردم. حتی دیگر نیازی به بمب اتمی نیست. ریشه‌کن شدن انسان پیشاپیش آنجاست. ما فقط روابط صرفاً تکنیکی داریم. این جایی که امروز انسان بر آن می‌زید، دیگر زمین نیست و چندی پیش در پرووانس (Provence) با رنه‌شار (René char) گفت‌وگوی مفصلی داشتم. می‌دانید که او همان شاعری است که عضو نهضت مقاومت فرانسه بود. اکنون در پرووانس پایگاه‌های موشکی احداث می‌شود و آن سرزمین، به‌طور تصورناپذیری ویران می‌شود. این شاعر که یقیناً نمی‌تواند در مظان سانتی‌مانتالیسم و تغزل‌پرستی قرار گیرد، به من گفت این ریشه‌کنی آدمی که دارد پیش می‌آید، پایان کار است، اگر تفکر و شاعری به قدرت بدون زورتوزی نایل نیاید.»

«من ذات تکنولوژی را در آن چیزی می‌بینم که آن را گشتل (Ge-stell) می‌نامم. لفظی که غالباً مایه خنده و مضحکه می‌گردد و شاید هم بیانی ناشیانه باشد. ولایت گشتل (das Walten des Ge-stells) گویای آن است که انسان از ناحیه قدرتی که در ذات تکنیک هویدا می‌شود و آدمی خود نمی‌تواند بر آن



هانا آرنت:  
 برای آشنایی با  
 تفکر هایدگر، کتاب  
 چه باشد آنچه گویندش تفکر؟  
 همان قدر مهم است که  
 هستی و زمان.  
 این کتاب تنها عرضه داشت  
 سیستماتیک فلسفه متأخر  
 این تفکر است و ...  
 شاید این کتاب  
 مهیج‌ترین کتاب  
 هایدگر باشد.



چیره شود وانهاده می‌شود. تفکر همین قدر می‌خواهد به این بینش یاری رساند. بیش از این از تفکر نمی‌توان چشم‌داشت. فلسفه پایان یافته است.»

مصاحبه اشپیگل را وصیت‌نامه هایدگر خوانده‌اند. بنا به آموزه خود هایدگر در این‌جا بهتر است جمله را با قیودی چون «به‌حق یا به‌ناحق یا به‌درستی یا به‌نادرستی» اظهار نکنیم. تفکر در هیچ شرایطی فتوا نیست. تفکر قبل از آنکه بگوید «به‌حق این مصاحبه را وصیت خوانده‌اند» می‌پرسد: چه باشد آنچه آن را چنین و چنان خوانند یا چنین و چنان گویند؟ مصاحبه هایدگر را باید خواند و خوانش بنا به آموزه‌ای که در چه باشد آنچه گویندش تفکر؟ می‌آموزیم، مستلزم گوش‌سپاری، دل‌نهادن و التفات (im Acht nehmen) و به بیانی دیگر Anerkennung است. واژه آخر در زبان متداول بر قدردانی، تقدیر، پذیرش و تأیید دلالت دارد. آیا مراد آن است که مثلاً افلاطون یا پارمنیدس را باید از اول به منزله ناقل وحی منزل بخوانیم و بی‌چون و چرا، و به اصطلاح بی‌تأمل (reflexiols) پیشاپیش هر آنچه را خواهند گفت، بر حق گیریم؟ بنا به توضیحات هایدگر پاسخ منفی است. Anerkennung پذیرفتن و اقبال است اما نه به معنای فروهلیدن انتقاد و چالش و کشمکش. به زبان خودمانی‌تر ما باید صدای دیگری را در صدای خود پیشاپیش خاموش و خفه نکنیم. ما باید فرستنده خود را بدو خاموش کنیم و یک‌سره گیرنده شویم تا بشنویم که لوگوس یونانی چه می‌گوید، قصیده پارمنیدس در فضای زبان یونان باستان چه می‌گوید، نیچه که متفکری جدیدتر و در نتیجه به ما نزدیک‌تر است، چه می‌گوید. لیکن گفتن این امر ساده است، اما تحقق آن؛ یعنی شنا کردن برخلاف جریان فراهشی دو هزار و پانصد ساله که نیچه نهایت و واپسین دیدرس آن است.

هایدگر بخش عمده‌ای از کتاب چه باشد آنچه گویندش تفکر؟ را به شرح مقاصد و سمت‌گیری متافیزیک مغرب زمین می‌پردازد تا بگوید که بنیاد این متافیزیک اساساً برخلاف گوش‌سپاری و An-erkennung بوده است. از میان اشاراتی که در این کتاب به دیگران می‌شود، اشاره به اقوال سه کس برجسته‌تر است: هولدرلین، نیچه، پارمنیدس.

هایدگر در راه تفکری که در آن شاگرد و آموزگار هر دو با هم طی طریق می‌کنند، پیشاپیش می‌گوید که مراد وی از تفکر، تصور و باز نمود و مفهوم‌پردازی نظری نیست. تفکر آموختن در باره شنا نیست، بل شیرجه رفتن در رود است و تفکر مانده کاردستی است. شاگرد نجار در باره چوب نظریه نمی‌پردازد. او در باره چوب حرف نمی‌زند. او با چوب حرف می‌زند، و چوب هم با او. چوب امکانات نهفته خود را برای انواع بی‌شمار اشکال در اختیار کسی می‌نهد که به چوب گوش می‌سپرد، با چوب حرف می‌زند و رابطه او با چوب از نوع رابطه با یک ابژه با برابر ایستا (Gegenstand) نیست. به دیگر سخن، این رابطه تک‌خطی و یک‌سویه نیست.

گزار نیست اگر بگویم کتاب چه باشد آنچه گویندش تفکر؟ همه‌سر شرح و بیان این آموزه است که تفکر یک فراخوان است. این بدان معناست که امر اندیشیدنی و تفکرانگیز منقاد و زیرافکننده سوژه یا Sub-jekt نیست، بل بسی فراتر از حیطة سلطه و قدرت ولایت اوست. در این‌جا به هیچ‌وجه سخن از اموری چون وحی و مکاشفه نیست. قضیه به زبان ساده آن است که امر اندیشیدنی باید ما را به اندیشیدن فراخواند و ما را به دنبال خود بکشاند. تفکر امری دوسویه است. هم از این رو، رویکرد به متفکران پیشاپیش نمی‌تواند با آهنگ یورش و حتی نقد باشد. پیش از نقد باید گذاشت تا متن خود از جانب خود سخن گوید. نظریه‌ای که به نقد هر آنچه در معرض رویارویی می‌آید، به عنوان یک آموزه و اصل می‌نگرد، خود نیز نمی‌تواند نقدناپذیر باشد، ورنه چنین نظریه‌ای خواسته یا ناخواسته، دانسته یا ندانسته

## هایدگر

بخش عمده‌ای از کتاب

چه باشد آنچه گویندش تفکر؟

را به شرح مقاصد و

سمت‌گیری متافیزیک

مغرب زمین می‌پردازد

تا بگوید که

بنیاد این متافیزیک

اساساً برخلاف گوش‌سپاری و

Anerkennung

بوده است.

گراف نیست اگر بگویم کتاب  
چه باشد آنچه گویندش تفکر؟

همه سر شرح و بیان  
این آموزه است که  
تفکر  
یک فراخوان است.



به صورت همان گونه مرجعیت اقتداری درمی آید که از آغاز علیه آن کوبیده است. چنین نظریه‌ای از نگاه هایدگر مجال بروز نمی‌یافت، اگر چیزی به نام لوجیک لوگوس از زمان ارسطو تا نیچه بنیاد متافیزیک مغرب‌زمین نمی‌گشت.

بخش عمده‌ای از کتاب چه باشد آنچه گویندش تفکر؟ تفسیر قولی از پارمنیدس است که بعد از پارمنیدس مفهوم آن به منطق نطق یا لوجیک لوگوس منظور می‌شود و در نهایت بر اساس همین منطق امر اندیشیدنی به صورت Vor-stellung درمی آید. شاید مشکل‌ترین بخش‌های کتاب واژه‌ورزی نویسنده با کلماتی است که اشکال مختلف دو فعل Stellen (قرار دادن، نهادن، نهشتن) و liegen (قرار داشتن) را می‌سازند. فعل اول متعدی و فعل دوم لازم است. قول پارمنیدس مأخوذ از تنها قطعه‌ای است که از این فیلسوف باستانی باقی مانده است. این قطعه در قالب نظم و با وزن هکسامتر است که در یونانی شعر حماسی به کار می‌رود. اسب‌هایی که فرشتگان آنها را هدایت می‌کنند، فیلسوف را به نزد ایزد بانوی عدل می‌برند. ایزد بانو فیلسوف را به راه حقیقت فرامی‌خواند و از راه وهم و پندار برحذر می‌دارد، اما هایدگر جانمایه قصیده را در جمله‌ای می‌داند که بر سبیل متداول چنین ترجمه می‌شود: «... لازم است هم گفتن و هم اندیشیدن به این که هستند هست.» هایدگر این برگردان را برگردان امروزی و به اصطلاح ترجمه مدرنیزه جمله می‌داند. آموزه هایدگر در این باب این است که دلالت کلمات در گفت باستان با قرون وسطی یا حتی فرهنگ لاتینی و یونانی همواره یکسان نیست. مثلاً در آن جا که پارمنیدس اندیشه باز نمودین نیست. بر همین نمط ما می‌توانیم گفت که چه بسا وقتی ما حافظ یا قرآن می‌خوانیم، مدلول الفاظ را به صورتی مدرنیزه شده فهم کنیم یا به دیگر سخن، همان الفاظ را با معنایی دیگر بخوانیم. البته فقر تفکر نیز در این امر می‌تواند دخیل باشد، چرا که مثلاً بسنده است در قول پارمنیدس درنگ کنیم تا از خود پرسیم به چه دلیل، گفتن لازم است؟ گفتن چه ربطی به اندیشیدن دارد؟ گفتن چرا قبل از اندیشیدن آمده در حالی که معمولاً ما ابتدا می‌اندیشیم و سپس اندیشیده را در بیان می‌آوریم؟ و بالاخره این همه چرا در باره امری بدیهی و خودپیدا است؟ هستند هست. مگر هستند جز آن که باشد، قرار است چه کند؟ معلوم است که هستند هست. پس چرا قول پارمنیدس با حالتی جدی ما را به گفتن و اندیشیدن در باره این امر بدیهی فرامی‌خواند؟ در این جا ما از بازگفت تحلیل‌های زبان‌شناختی هایدگر صرف‌نظر می‌کنیم و برحسب گنجایش این و حیزه یک‌سره به سراغ نتایج می‌رویم. پارمنیدس می‌گوید:

Χρη Τό λέγειν τε νοεῖν τ' ἐὸν ἐμμεναι  
«لازم است گفتن و هم اندیشیدن به این که هستند هست» لیکن ترجمه بالا ترجمه‌ای مدرن است. هایدگر پس از شرح‌های مبسوط زبان‌شناختی نتیجه می‌گیرد که λέγειν (līgin) در یونانی با liegen در آلمانی هم‌ریشه است و در اصل به معنای قرار داشتن بوده است. VOETV با denken هم معناست، اما Denken (تفکر) و Gedenken (تذکر) و Dank (تشکر) نه تنها لفظاً از یک خانواده‌اند، بل به لحاظ معنا هم‌بسته یکدیگرند. پارمنیدس به این دلالت‌های تفکر نظر داشته است. هایدگر می‌کوشد تا ما را در این باره مجاب کند که VOETV ((noein)) مأخوذ از VOÛS (sûno) است. از واژه اخیر به باور هایدگر چیزی چون Gedanke مستفاد می‌شود. در این جا پیش‌وند تجمیع است که هنوز هم در آلمانی در کلماتی چون Gemüse (تره‌بار) Ge Gebirge (سلسله جبال یا کوهستان) و Gefolge (همراهان) به کار می‌رود. Gedächtnis (حافظه، باد، خاطر) اصلاً به معنای تجمیع یا جمعیت خاطر بوده است. VOETV یونانی نیز به همین نحو ریشه‌گشایی و معنا می‌شود. باز هم از شرح و تفصیل زبانی هایدگر درمی‌گذریم. او نهایتاً VOETV (noein) را ترجمه می‌کند به «دل‌نهادن به ...» و دل‌نهادن را به چیزی چون خاطر مجموع داشتن و دل متمرکز کردن تعبیر می‌کند.

اما توضیحات هایدگر در باره دو کلمه آخر قول پارمنیدس بسیار مفصل است. وی بر آن است که واژه



آخر وجه وصفی یا Participle است و Partizip در آلمانی از مصدر Partizipieren به معنای سهیم‌بودن، شریک‌شدن و در معنای اسمی به معنای مشارکت، تمتع و بهره‌مندی است و در واقع، همان دلالتی دارد که افلاطون از کلمه Μέξις (Méthexis) مراد می‌کند. پس این که هستند هست؛ یعنی هستند هستند یا هستند هستند. در عبارت «هستند هستند» هستند اول اسم است و هستند دوم صفت فاعلی است. حاصل آن که پارمنیدس ما را فرامی‌خواند به این که به هستند از آن حیث که هست و آن سان که هست، مجال و رخصت قرار داشتن فرایش خویش دهیم و همزمان دل و یاد بر آن مجموع داریم. وقتی این legein یا قرارداشتن به صورت لوگیک یا منطق درمی‌آید. این تقدیر برای تاریخ متافیزیک غرب رقم می‌خورد که فعل لازم قرار داشتن به فعل متعدی قرار دادن دگردهی می‌شود. این دگردهی صرفاً امری مربوط به لغت‌شناسی نیست و موضوع تفکر یا امر اندیشید نیاز این پس ابژه‌ای می‌گردد که نه آن گونه که هست بل آن گونه که مطابق با تصور یا Vorstellung or-stellung سوژه باشد، به کار گرفته می‌شود. به زبان اشارت شاید بتوان گفت با تبدیل فعل لازم قرار داشتن به فعل متعدی Stellen یا قرار دادن تعدی بر طبیعت نیز آغازیدن می‌گیرد. بی‌دلیل نیست که هایدگر در پرسش در باب تکنیک ذات تکنولوژی را Ge-stell (گستل) می‌نامد. Ge در این جا پیشوند جمع و Stell مأخوذ از همان Stellen است. هایدگر به صراحت می‌گوید که ابژکتیویته ابژه در همان قرار داشتن یا به دیگر سخن «حضور امر حاضر» بنیاد دارد.

پس اگر این بنیاد در میان نیامده بود، امروزه توربین و موتور هواپیما و استخراج منابع انرژی از طبیعت نیز ممکن نمی‌گشت. «کانت در نقد فرد محض موجود را ابژه تجربه تعریف می‌کند. ابژه از طریق دوام در مواجهه مشخص می‌گردد. ابژه از طریق حضور و بنابراین، از طریق بودن در این جا مشخص می‌گردد. اگر این یا آن موجود همچون آنچه این جا هست، آشکاره نمی‌شد، موجودات هرگز نمی‌توانستند همچون ابژه ظاهر شوند» (قسمت دوم، درس گفتار ۱۱). هایدگر می‌افزاید که اگر هستند هستند همچون حضور امر حاضر ظاهر نمی‌شد کانت ممکن نبود حتی یک کلمه از نقد خرد محض را بنویسد و به همین منوال، تکنولوژی نیز به صورتی که با طبیعت چون ذخیره دایم و قائم (Bestand) انرژی رفتار کند، مجال بروز نمی‌یافت و در نتیجه ماتریالیسم دیالکتیکی نیز در کار نبود.

هایدگر بر آن است که وقتی نیچه می‌گوید «برهوت و خشیدن گرفته است» (die Wüste Wächst) یا وقتی از Rache یا کین سخن می‌گوید، به همین تفکر باز نمودین اشاره دارد. هایدگر Vor-stellen را با دو واژه nach-stellen و Zu-stellen مرتبط می‌کند. واژه نخست دلالتی این چنین دارد: تعقیب، پیگرد، مزاحمت و نیز میزان کردن. واژه دوم بر آله و ارسال دلالت دارد. پس Rache که مترادف با urgere لاتینی به معنای کوبیدن، یورش، تاراندن و ستوهانیدن و آزار و زجر است، همان Vorstellung یعنی بنیاد تفکر مغرب زمین است. هایدگر در اثبات این مدعا به بخش دوم چنین گفت زرتشت و به طور خاص به قطعات «در باب رهایی‌بخشی» (Von der Erlösung) و «در باب رتیلان» (Von den Taranteln) رجوع می‌کند. در قطعه دوم نیچه می‌گوید: «زیرا این که انسان رها شود از کین به نزد من پلی است به سوی والاترین امید و رنگین‌کمانی است از پی مدت‌ها طوفان و بوران» هایدگر در چه باشد آنچه گویندش تفکر؟ کمابیش همان تفسیرهای قبلی خود از نیچه را به صورتی به مراتب خلاصه‌تر و ساده‌فهم عرضه می‌کند. استشهد از شاعران که از مشخصات تفکر متأخر هایدگر است در چه باشد آنچه گویندش تفکر؟ نیز به چشم می‌خورد. ابیاتی از شعر منه موزین (Mnemosyne) هولدرلین بنا به تفسیر هایدگر بر نشانه‌بودن انسانی که به اندیشه‌انگیزترین امر اشاره می‌کند و ناخوانا گشتن این نشانه در زمانه ما گواهی می‌دهند.

عمده‌ترین نشانه‌های

تفکر متأخر هایدگر

در کتاب

چه باشد آنچه گویندش تفکر؟

گرد آمده‌اند.

نشانه‌ای هستیم ما، ناخوانا

بی‌دردانیم و ای بسا

زبان به غربت از دست داده‌ایم ما

به نزد هایدگر شعر هولدرلین می‌تواند بیانی دیگر از این یافته باشد که «در زمانه اندیشه‌انگیز ما اندیشه‌انگیزترین امر آن است که ما هنوز فکر نمی‌کنیم.» این ادعایی است که در وهله نخست، بسی گزاف می‌نماید، چه انسان حیوان ناطق و متفکر است و این حیوان، به مدد قوه تفکر علوم و نتایج عملی آنها را پدید آورده است. آیا علم تفکر نیست؟ پاسخ هایدگر قاطع و صریح است. علم فکر نمی‌کند و این ادعا، وقتی ثابت می‌شود که دریافته باشیم که چه باشد آنچه گویندش تفکر. این پرسش؛ یعنی: اولاً، ما به چه چیزی می‌گوییم فکر؛ ثانیاً، فرادش دو هزار و پانصد ساله تفکر به چیزی گفته است تفکر؛ ثالثاً، شرایط و لوازمی که ما را به طور ذاتی برای فکر کردن محق می‌سازد، چیست و رابعاً، چیست آنی که ما را به فکر کردن فرامی‌خواند، فرمان می‌دهد، و ندا می‌دهد. این چهار دلالت، نه امری دلخواه، بل بر اساس معانی فعل heissen است. heissen یعنی خواندن، نامیدن، گفتن و فراخواندن. هایدگر دلالت چهارم را به دلایلی که مشروحاً شرح می‌دهد، دلالت مبنای تعیین‌کننده و معیارگذار می‌داند. بنا به این دلالت تفکر فراخوانی است از سوی آنچه پیش از هر چیز سزاوار تفکر است. تفکر تصور ابژه‌ها نیست. تفکر درآمدن در راهی است که در آن انسان نشانه یا نشان‌دهنده سمت و سویی است که امر تفکرانگیز مشیر و منادی به آن است. این، بدان معناست که در تفکر انسان یگانه مبدأی نیست که محیط بر امر تفکرانگیز باشد. آنچه تفکرانگیز است، گریزپاست و به تمامی فراچنگ نمی‌آید.

عمده‌ترین نشانه‌های تفکر متأخر هایدگر در کتاب چه باشد آنچه گویندش تفکر؟ گرد آمده‌اند. پیداست که هایدگر در مصاحبه اشپیگل از منظر همین تفکر متأخر طرح مطلب می‌کند. در مصاحبه می‌خوانیم که آدمی خود نمی‌تواند بر ذات تکنولوژی یعنی Ge-stell چیره شود، زیرا چنین کاری از نوع تفکر غالب زمانه ما که در علم مستحیل گشته است، بر نمی‌آید. تفکری دیگر برای این چیرگی لازم است که از نوع تفکر نظری و بازنمودین نیست.

«تفکر بی‌عمل نیست، بل خود فی‌نفسه عملی است که در گفت‌وگوی دوجانبه با تقدیر جهانی مقرر دارد. به نظر من چنین می‌نماید که افتراق تئوری و پراکسیس که از متافیزیک سرچشمه می‌گیرد و تصور انتقال آن به این سد راه بینش در آن چیزی شده است که من آن را تحت عنوان تفکر می‌فهمم. شاید اجازه دهید شما را به درس‌گفتارهای منتشر شده در سال ۱۹۵۴ ارجاع دهم، تحت‌عنوان «چه باشد آنچه گویندش تفکر»

عمل بودن تفکر در چه باشد آنچه گویندش تفکر؟ شاید این نیز از نشانه‌های عصر ما باشد که در میان آثار منتشر شده من این نوشته کمتر از همه فرا خوانده می‌شود.» به شیرجه رفتن در رود، به کاردستی و به ره‌سپردن تعبیر می‌گردد. بنابراین، این پندار که به باور هایدگر با تعبیر عقیده و اندیشه نظری وضعیت موجود دگرگون می‌شود، بسی ساده‌اندیشانه است. در مصاحبه اشپیگل هایدگر به صراحت از ناتوانی خود در تغییر سیستم سخن می‌گوید، با این همه وی، تکنیک را مطلق و همه راه‌ها را بسته یا پایان یافته نمی‌داند:

«به نظر من شما تکنیک را بیش از حد مطلق می‌گیرید. من وضعیت انسان در تکنیک سیاره‌ای را چون بلایی گریزناپذیر و ناگشودنی نمی‌بینیم. بلکه من وظیفه تفکر را درست در این می‌بینم که در محدوده‌های خود یاری و همراهی کند تا آدمی به طور کلی به نسبتی متناسب با ذات تکنیک نایل گردد.»

نیل به چنین نسبتی از راه همان چیزی است که در چه باشد آنچه گویندش تفکر؟ تفکری خواننده می‌شود که از vor-stellen و zu-stellen و nach-stellen به Ge-stell و کین و یورش بر اشیا و



انسان‌های قلب‌شده به ابژه سر در نمی‌آورد، بل گوش‌سپار فراخوان غیریتی می‌گردد که در چه باشد آنچه گویندش تفکر؟ تفکر سزاترین امر و در مصاحبه اشپیگل به طور غیرمترقبه‌ای خدا نامیده می‌شود. شاعران و به‌ویژه هولدرلین به نزد هایدگر آمادگر و چشم‌انتظار چنین خدایی هستند.

«من هولدرلین را شاعری نمی‌انگارم که آثارش در کنار آثار بسیاری از شاعران دیگر، موضوعی برای تاریخ ادبیات‌نویسی است. به نزد من، هولدرلین شاعری است که به آینده اشاره می‌کند. او شاعری است که در انتظار خداست و بدین سبب، مجاز نسبت تنها موضوعی برای پژوهش در تصورات تاریخ ادبیات باقی بماند.»

با فرم و انگاره خاصی از پرسش که هایدگر می‌آموزد، در اینجا می‌توانیم پرسید: چه باشد این چیزی که هایدگر خدا می‌نامدش؟ حقیقت آن است که مدلول این کلمه در این جا مبهم و مسئله‌انگیز است. با این همه کمینه دو نکته روشن است: یکی آن که، این خدا که شخصیت خدای برتر و قادر ادیان را ندارد، برای ظهورش نیازمند هستی و انسان است، دو دیگر آنکه، این خدا اگر بناست انسان غربی را نجات دهد، یا انسان را از سیطره متافیزیک نجات دهد پس نمی‌تواند خدای زن بودیسم یا خدای شرقی و ابراهیمی باشد.

«تفکر تنها توسط تفکری دگرگون می‌گردد که از همان برآمدگاه و تقدیر باشد.»

در سال ۱۹۹۴ یعنی ۱۸ سال پس از مرگ هایدگر، جلد ۶۵ مجموعه آثار، تحت عنوان *افادات* به فلسفه *(از رویداد از آن خوکننده)* منتشر می‌شود. حجم کتاب (۵۲۲ صفحه) کمابیش نزدیک به حجم هستی و زمان (۵۸۶ صفحه) است. هایدگر این کتاب را طی سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ نوشته است. نثر کتاب رمزگونه و بسی غریب است. هایدگر بدون ملاحظه مخاطب چیزی همچون مرموزات نوشته است، با این قصد که در سال ۱۹۸۵ منتشر شود. در بخشی از این کتاب غریب که بناست تاریخ هستی را از زبان خود هستی بیان کند، سخن از آخرین خدا می‌رود. این آخرین خدا نه خالق هستی و نه برتر از هستی است. آخرین خدا به هیچ‌وجه شباهتی به خدای ادیان توحیدی ندارد. او خدای قادر متعال هستی‌بخشی نیست که در بن‌بست‌های لاعلاج بنده بتواند به یاری او دل بندد. آخرین خدا چون رویداد خویشمندی‌سازی است که به هستی نیاز دارد. «آخرین خدا نیاز به هستی دارد.» این خدا در «اشاره کردن» خود را می‌داند. نه چنان است که خدایی وجود داشته باشد که اشاره می‌کند، بل خدا که گاه با خدایان عوض می‌شود، در اشاره کردن متجلی می‌شود. این اشارت در چه باشد آنچه گویندش تفکر؟ بی‌آنکه نام خدا گیرد، از جانب اندیشیدنی‌ترین امر، انسان را به سوی خود فرامی‌خواند. این فراخوانش همان تفکر است.

هانا آرنت کتاب چه باشد آنچه گویندش تفکر؟ را تنها عرضه داشت سیستماتیک فلسفه اخیر هایدگر نامید. او یک‌سال قبل از هایدگر مُرد. اکنون مسلم است که *افادات* غایی‌ترین و شاید منظم‌ترین بیان تفکر متأخر هایدگر باشد. در مصاحبه اشپیگل رگه‌های اصلی این تفکر فتواگونه بیان می‌شوند. آرنت زنده نماند تا کتاب *افادات* و مصاحبه هایدگر را بخواند. اگر چنین می‌شد، بعید بود که چه باشد آنچه گویندش تفکر؟ را تنها عرضه داشت سیستماتیک تفکر اخیر هایدگر بنامد. با همه این‌ها، این کتاب مجموعه‌ای از درس‌گفتارهای دو ترم زمستانی و تابستانی سال‌های ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ در دانشگاه فرایبورگ است. دوره اول ده درس‌گفتار و دوره دوم یازده درس‌گفتار را شامل می‌شوند. بین هر درس‌گفتار و درس‌گفتار بعدی بخشی افزوده شده است که هم مرور درس‌گفتار قبلی و هم تمهید ورود به درس‌گفتار بعدی است. مخاطب درس‌گفتارها دانشجویانی هستند که برای شنیدن اولین درس‌های فیلسوف، پس از رفع ممنوعیت از تدریس گرد آمده‌اند. به اقتضای این شرایط، هایدگر نقش آموزگاری را ایفا کرده است که نمی‌تواند پروای دانشجویان و دغدغه تفهیم مطلب نداشته باشد. هم از این رو، زبان و بیان درس‌گفتارها از غامض‌گویی به‌دور است. مهم‌ترین رگه‌های تفکر متأخر هایدگر در این درس‌گفتارها به شفاف‌ترین زبان توضیح و تبیین شده‌اند.

این کتاب

مجموعه‌ای از

درس‌گفتارهای

دو ترم زمستانی و تابستانی

سال‌های ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲

در دانشگاه فرایبورگ

است.